

## دین «خدای رنگین کمان»

فاضل غیبی

امروزه آن کس که هنوز حرفی را از ملاها باور می‌کند، تنها نادانی خود را به نمایش می‌گذارد. با خیزش نوین ایرانیان شاهدیم که چگونه پایه‌های بنای عظیم دروغ‌های ملاها یکی پس از دیگری فرومی‌ریزد؛ چنان‌که امروزه بر جهانیان نیز روشن است که ایران را نه خطر تجزیه‌طلبی تهدید می‌کند و نه جنگ داخلی و برخلاف ویژگی‌های ناشایستی که ملاها به ما نسبت داده بودند، دلاوری، درایت و رفتار مدنی ایرانیان در گستره جهان زبان‌زد شده است.

اما راه روشنگری درباره دروغ‌های ملاها راهی است طولانی و هنوز باید بسیار کوشید تا از پس ناراستی‌های ملاها سرافرازی ایران در خانواده دنیای متمدن درخششی شایسته یابد. از جمله با گذار از حکومت آخوندی روشن خواهد شد که تسلط اسلام بر ایران کابوسی هولناک بیش نبوده است و آنچه از سده سوم پس از یورش و چیرگی عرب‌ها بر ایران به عنوان «اسلام» ساخته و پرداخته شده، جز بازتاب زندگی بیابانگردی نبود، که از سوی کارگزاران خلفا با هدف پیشگیری از جذب عرب‌ها به فرهنگ شهرنشینی جوامع تسخیر شده سرهم‌بندی شد.

در چهار دهه گذشته پژوهش‌گران ایرانی بند بند دروغ‌هایی را که درباره چگونگی «نزول و ترویج اسلام» بیان شده برملا کردند و نشان دادند که ایرانیان در آستانه یورش ویرانگر اعراب به تنها چیزی که نیاز نداشتند، همانا آیین بربرهای بیابانگرد بود.

در این میان مهم‌ترین نکته این است که همه نوشتارهای دینی و تاریخی درباره «پیدایش اسلام» را از سده سوم به بعد نگاشته‌اند، زیرا اعراب مانند دیگر قبایل صحرائین پیش از آن نیازی به نوشتن نداشتند و با «کتابت» آشنا نبودند. تنها بر مبنای همین واقعیت تاریخی می‌توان و باید تمامی روایات درباره پیدایش اسلام و تدوین قرآن را کنار گذاشت. زیرا به شکل انحصاری به دست مسلمانان نوشته شده و مورد تأیید هیچ‌گونه «سند تاریخی و علمی» نیست.

از سوی دیگر، در گستره امپراتوری ایران ادیان پرشماری که در هماهنگی با نیازهای زندگی شهرنشینی پدید آمده بودند، در شرایط همزیستی مسالمت‌آمیز و داد و ستد فکری زندگی می‌کردند. آنان در درازنای سده‌ها به سطوح مشابهی از اندیشه و سرشت اخلاقی دست یافته بودند. چنان‌که از همان دوران اشکانی، بخش بزرگی از ایرانیان در نواحی غربی به مسیحیت و در شرق به آیین بودایی گرویدند. چنان‌که در سده ۵ م. (به زمان یزدگرد اول) تمامی مناطق غرب امپراتوری، از خوزستان تا ارمنستان، مسیحی بودند و در شرق در سراسر سرزمین کنونی افغانستان با مرکزیت بلخ صدها نیایشگاه بودایی برپا بود. بدین ترتیب بر بستر پیشرفت اجتماعی کمابیش یکسان و تبادل اندیشه میان ادیان کهن و نو، ایرانیان رفته رفته از باورهای خرافی به درک دین به عنوان «پدیده‌ای اجتماعی» برای بهبود موازین زندگی جامعه سیر می‌کردند. (پیدایش دو آیین مزدکی و مانوی نشانه پیشرفت چنین روندی است.)

این دروغی بیش نیست که در دوران ساسانی موبدان بر دربار تسلط یافته بودند و فشار مذهبی آنان موجب نارضایتی و گرویدن ایرانیان به اسلام شد. دلیل روشن آن‌که گسترش مسیحیت و آیین بودایی در باختر و خاور کشور با واکنشی از سوی موبدان زرتشتی روبرو نشد.

البته دربار شاهنشاهی نیز پشتیبان شکوفایی رنگین‌کمانی جامعه بود؛ زیرا با تکیه بر آن می‌توانست برای نخستین بار در تاریخ بشر، به سوی جدایی دین از دولت گام بردارد. از این نظر روش کشورداری یزدگرد یکم نمونه خوبی است: وزیر بزرگ او «زروانی» و شهبانوی وی «شوشا بانو» یهودی بود و بر سکه‌هایی که به نام یزدگرد ضرب شد، دیگر سخنی از «برگزیدگی اهورایی» نیست و از شاهنشاه ایران به نام «رام‌شهر» (پاسدار صلح) یاد می‌شود. یزدگرد کلیسای مسیحی را به استقلال تشویق کرد (۴۱۴ م.) و خود در نخستین گردهم‌آیی اسقفان در تیسفون حضور یافت. اما رویدادی (که نمایانگر سرشت مسالمت‌جوی آیین مزدایی در مقایسه با مسیحیت نیز هست!) او را ناچار کرد مسیحیان را گوشمالی دهد! بدین سبب که اسقفی که در نزدیکی پایتخت آتشکده‌ای را ویران کرده بود تا به جایش کلیسایی بسازد، گستاخانه از فرمان پادشاه برای بازسازی آن سرپیچی کرد.

در جامعه رنگارنگ ایرانی در درازنای سده‌های پرشمار، موازین مشترک رفتاری و اخلاقی شکل گرفت، که روح اجتماعی ایرانیان را تشکیل می‌داد و با درونمایه رنگین‌کمانی تا به امروز نیز در میان بخش بزرگ از جامعه ایران تداوم دارد.

حال در دوران صفوی که اکثریت غیر مسلمان ایرانی به زور شمشیر به اقلیتی اندک بدل شدند، ملاهای وارداتی برای تسلط بر "نوشعیان" با مدد گرفتن از دروغی بزرگ همه موازین رفتاری و اخلاقی ایرانی، از راستی و درستی تا همدردی و خویشکاری، را به اسلام نسبت دادند و به بزرگ‌ترین سوءتفاهم در تاریخ دامن زدند؛ سوءتفاهمی که بالاخره در درازنای چهار دهه تسلط شیطانی حکومت آخوندی بر ایران بر طرف شد.

هرچند «حافظ» پیشتر به روشنی هشدار داده بود، که «چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند!» ملاها توانستند در چهار سده از صفویه به بعد، با تکیه بر «انحصار کتابت» چهره اسلام را بزک کنند. از سوی دیگر نیز با سرکوب دگران‌دیشان و پیروان آیین‌های ایرانی، توانستند فرهنگ اجتماعی را که پس از هزار سال هنوز هم مملو از اندیشه‌های نیک ایرانی‌شهری و نمونه‌های بارز منش انسانی بود دگرگون کرده و «عزاداری حسینی» در مسجد را جایگزین شاهنامه‌خوانی در قهوه‌خانه نمایند، تا در ضمیر شیعیان، زبونی مذهبی را به جای قهرمانی خردمندانه بنشانند.

اما از سوی دیگر نیز ایران‌دوستان رفته‌رفته توانستند با روشنگری که مدت‌ها پیش از انقلاب مشروطه آغاز شده بود، خود را تا حد زیادی از خرافه‌فکری اسلامی رها کنند و آنچه به اسم و رسم اسلام ناب پس از "انقلاب اسلامی" بر ایرانی روا داشته شد، ضربه نهائی را بر تسلط اسلام وارد کرد و جایی در آینده ایران برای آیین آخوندی باقی نگذاشت.

داده‌های آماری نیز نشان می‌دهند، که اکثریت قاطع ایرانیان دیگر خود را مسلمان شیعی نمی‌دانند و همچنین با توجه به سطح بالای رشد فکری و آشنایی نسل جوان با فلسفه و اندیشه‌های نوین باید پذیرفت که نه تنها "الله"، بلکه خدایان دیگر ادیان کهن نیز برای اکثر ایرانیان «مرده» اند و چنان‌که منظور نیچه بود، نیروی خود را برای ادامه زندگی از دست داده‌اند.

اینک با توجه به نوزایی فرهنگی دست در دست رستاخیز نوین ایران، بایسته است که بیندیشیم پس از گذار از حکومت اسلامی روان جامعه ایرانی را کدام دین و آیین نمایندگی خواهد کرد؟

همانگونه که انسان بدون موازین اخلاقی و تربیتی نمی‌تواند با محیط اجتماعی خود رابطه برقرار کند، جامعه بدون اعتماد و پیوند متقابل اعضا نمی‌تواند دوام آورد. والاترین زمینه پیوند اجتماعی کوشش و هم‌پیمانی برای تحقق آرزوهای اجتماعی است. در گذشته نیز همبستگی و گرمی ناشی از وابستگی به جامعه دینی انگیزه اصلی «مؤمنان» بوده، اما اربابان دین از این انگیزه سواستفاده کرده مؤمنان را گروگان گرفته‌اند و به بهانه نظارت بر مناسک و اعتقادات مذهبی در پی تسلط بر مؤمنان بوده‌اند.

«اعتقاد» باوری است که نه قابل اثبات است، نه قابل انتقال به دیگری. دو پیرو آیینی را نمی‌توان یافت که درباره اصول اعتقادات آیین خود تصورات یکسانی داشته باشند. اعتقادات بدین سبب که عقلانی نیستند باعث آرامش نیز نمی‌شوند. و چنانکه تاریخ اجتماعی نشان می‌دهد اعتقادات دینی در بهترین حالت به شکلی محدود به موجب نیک‌رفتاری شده‌اند، در حالی که همواره مورد سوءاستفاده قرار گرفته، به جنگ‌ها و جنایات بسیار دامن زده‌اند.

بدین سبب ناگزیر باید باورهای فردی را به درون و قلب انسان وا گذاشت و بر دین بعنوان پدیده‌ای اجتماعی تکیه کرد. از سوی دیگر آنانکه ساده‌لوحانه مدعی‌اند، انسان و جامعه بدون دین نیز می‌توانند راه رشد و شکوفایی را بیمایند، توجه ندارند که جامعه بشری مانند کندوی زنبورها و یا لانه مورچگان نیست، بلکه بر دو پایه استوار است، که باید همواره نوسازی گردند: اشتراک آرزو و هم‌پیمانی برای نیل به آرمان‌های انسانی.

امروزه شاهدیم که بسیاری از دردکشان حکومت مذهبی، نفرت خود از اسلام را به دیگر ادیان و به طور کلی به «دین» گسترش می‌دهند و تصور می‌کنند که برای رسیدن به بهبود اوضاع اخلاقی و اجتماعی باید دین را بکلی ریشه‌کن و دانش و عقل را جانشین آن کرد؛ اما دستکم دو نظام هیتلری و استالینی نشان دادند که تکیه بر علم و عقل بدون همدردی انسانی و اجتماعی می‌تواند راه به سوی جهنم را هموار کند.

دین رنگین‌کمانی با گسست از اعتقادات به پدیده‌ای مهرانگیز و شادی‌آفرین بدل می‌شود که مردمان در آن اشتراک آرزو و هم‌پیمانی برای بهبود جامعه را تجربه می‌کنند. در جامعه‌ای که هر کسی آزاد است به هر چه می‌خواهد اعتقاد داشته باشد، کشاکش بر سر اختلافات عقیدتی نیز جایی ندارد.

تا به حال ادعا می‌شد، که اعتقاد دینی از دست‌زدن به رفتار ناشایست پیشگیری می‌کند، در حالی که تربیت فردی و اجتماعی تعیین‌کننده رفتار انسانی است و نه ترس از دوزخ و یا وعده بهشت.

امروزه می‌توان اخلاق نیک و رفتار شایسته را به کمک تربیت چنان در فرد انسان نهادینه کرد که وی دست زدن به بدی و ناراستی را توهین به شخصیت خود بباید. چنین انسانی نه با «وسوسه گناه» درگیر می‌شود و نه به تظاهر و نذر و توبه و شفاعت و همه دیگر کالاهای دکانداران دین نیاز دارد.

از این رو دین مدرن به عنوان پدیده‌ای که از افراد بشر، جامعه انسانی را تشکیل می‌دهد، نه فقط در آینده از اهمیت هرچه بیشتری برخوردار خواهد بود، بلکه با رهایی از قید اعتقادات، نه تنها مورد سوءاستفاده اربابان زر و زور قرار نخواهد گرفت، بلکه در هماهنگی با دانش و خرد راهگشای جامعه به سوی افق‌های هرچه انسانی‌تر خواهد بود.

با چنین آگاهی، نوزایی فرهنگی ایران زایش نخستین دین مدرن را نیز دربرمی‌گیرد، دینی در هماهنگی با والاترین دستاوردهای دانش و خرد برای:

(۱) پرورش منش انسانی و شکوفایی همه توانایی‌های فردی

(۲) گسترش آگاهی برای تحقق آرمان ملی

(۳) کوشش برای تحقق خانواده جهانی بر پایه همبستگی و پیوستگی همه جهانیان.

ایرانیان با خیزش نوین خویش در کوتاه‌ترین زمان بر بال‌های اشتراک آرزو، به همبستگی و هم‌پیمانی شگفت‌انگیزی دست یافته‌اند؛ این اشتراک آرزو و هم‌پیمانی شالوده‌آیین مشترک ایرانیان در هزاره‌های گذشته بوده و اینک می‌رود تا با زایشی نوین به دین رنگین‌کمانی برای دنیای مدرن سرافرازد. آیینی که سرشت رنگین‌کمانی جامعه ایران از دیرباز تا کنون را بازتاب می‌دهد و می‌تواند با «زن، زندگی و آزادی» به روح زنده جامعه جهانی بدل گردد.

با چنین نگرشی می‌توان در همه ادیان ایرانی ویژگی رنگین‌کمانی را بازشناخت و بازدید از آتشکده‌ها، کلیساها، کنیسه‌ها، معابد و خانقاه‌ها در پهنه ایران‌زمین را بخشی مهم از میراث‌داری فرهنگی دانست. هرچند که خداوند رنگین‌کمان پهنه گیتی و به ویژه مرز و بوم ایران را چندان زیبا و شگرف آراسته که هر گوشه آن را می‌توان نیایشگاهی یافت.

\* رنگین‌کمان در کتاب مقدس نماد پیمان یزدان با انسان است. (موسا، ۱۳/۹)